

شهید محمدرضا عاشوری اهرمی



از بشارت علی
سازمان جامع سرواران و هزارتخمید استان بوشهر

نام پدر	احمد
تاریخ تولد	۱۳۴۲/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر – تنگستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۲/۰۶/۲۲
محل شهادت	—
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	دوره راهنمایی
مدفن	اهرم

زندگینامه

در سپیده دم ۱۳۴۲/۶/۱۵ از پدر و مادری وارسته از سلاله مرحوم آخوند زایر حسین که خود در واقع مروج دین مبین اسلام بوده که در مکتب و علمای بسیاری از محضرش استفاده نموده اند، به طوریکه قدما و بزرگان بر این مدعا واقفند. فرزند سوم خانواده که در واقع ادامه دهنده ی راه اجداد خود بود، به دنیا آمد و پدرش نیز بنا به سفارش ائمه معصومین علیه السلام مبنی بر اینکه برای فرزندان نام نیکو انتخاب کنید. پس از قرائت اذان و اقامه در گوش راست کودک خود، نام وی را محمد نهاد و این در واقع الفبای زندگی ما مسلمانان است. در حقیقت تولد وی قرین بود با سخن تاریخی امام راحل(ره) که در مبارزات با شاه معدوم و مخلوع که به امام گفته بودند با چه نیرو و لشکری به مبارزه برخاسته ای؟ فرموده بودند: سربازان من اکنون در گهواره اند. این سخن در آن زمان برای هیچ کس قابل درک نبود. شهید در اوایل کودکی با ضمیری پاک و آگاه تحت تربیت پدر و مادری عابد و متقی قرار گرفت و با توجه به ذهن فعال و سرشاری که داشت قبل از رفتن به مدرسه موفق به اتمام رساندن و ختم قرآن کریم شد و از همان هنگام عشق و علاقه ی وی را به حسینیه ها و مجالس و مساجد گشایید تا اینکه با رسیدن به سن هفت سالگی شهید عاشوری در مدرسه ثبت نام کرد. و شروع به تحصیل نمود ایشان توانست به مدت پنج سال با موفقیت دوران ابتدایی را به پایان رساند. در دوره راهنمایی بود که در واقع محمد رضا سیزدهمین سال عمر خویش را سپری می کرد و در این دوران که بیشتر نیاز به سرپرستی داشت، دست تقدیر پدرش را از او گرفت. و با فوت پدر بار مسئولیت خانواده بر شانه ایشان بیشتر فزونی می کرد و ایشان مجبور بود ضمن ادامه تحصیل برای امرار معاش خانواده کار و تلاش کند. در ضمن تکفل و سرپرستی خانواده هم به او سپرده شد. در اینجا محمد رضا دیگر می بایست نقش پدر را هم به عهده داشته باشد خود هم پدر بود و هم برادر و این خود امتحان بزرگی برای او بود که خداوند او را در معرض آن قرار داده بود ولی چه زیبا او از این امتحان سربلند بیرون آمد و پیروز شد و ایشان همه ی این مسئولیت ها را به نحو احسن انجام داد تا اینکه به مقطع دبیرستان راه یافت در این زمان بود که اولین جرقه های انقلاب در سال ۱۳۵۷ زده شد. حال دیگر کودک متولد سال ۴۲ جوانی برومند بود که حرف مقتدا و رهبرش را به ثمر رساند. آری شروع انقلاب بود فعالیت های این جوان برومند در جهت پیروزی انقلاب اسلامی در این راه از همه گوی سبقت رار بود. با تشکیل بسیج به فرمان امام بزرگوار انقلاب ایشان پرونده ی خود را از دبیرستان گرفته و در مدرسه ی عشق یعنی بسیج ثبت نام کرد و با شروع جنگ تحمیلی محمد رضا به ندای رهبر لیبیک گفته و به جبهه های نبرد حق علیه باطل اعزام می شود. و به زادگاهش اهرم انتقال یافت و تشییع می شود و در جوار دیگر شهدا به خاک سپرده می شود و می شود میعادگاه عاشقان.

وصیت نامه

وصیت نامه شهید

بسم الله الرحمن الرحيم

این وصیت نامه هایی که عزیزان (شهدا) می نویسند مطالعه کنید پنجاه سال عبادت کرده اید . «امام خمینی(ره)»

تاریخ وصیت نامه : ۷/۱۲/۱۳۶۱

انا لله و انا اليه راجعون . با درود فراوان به رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران ، این پیر جماران امام امت و سلام بر شهیدان به خون غلطان و پر پر شده کشور عزیزمان ایران . وصیت نامه خود را چنین به سمع شنوندگان عزیز ایرانی مخصوصاً برادران و خواهران اهرمی می رسانم که یک درس عبرتی از این خون شهیدان بگیرند و ادامه دهنده خون شهدا باشند ، اینجانب محمد رضا عاشوری فرزند احمد ساکن اهرم متولد ۱۳۴۲ اعزام به جبهه حق علیه باطل شده ام تا که شاید با این خون ناقابل خود دین اسلام را یاری کنم و مستضعفان را از بند ظالمان نجات دهم ، ای برادران و خواهران و پدران و مادران هرگز مردن را فراموش نکنید ، به وصیت نامه این شهیدان عمل کنید . که گمراه و سر در گم نشوید ، همه ما می دانیم که می میریم چه بهتر است انسان در راه اسلام شهید شود ، برادران بیایید و در راه خدا جهاد کنید . تا که فردا پیش خداوند اجر و مزدی بگیرید . نگاه کنید این بعثیان کافر چندین کیلومتر از سرزمین ما را گرفته اند و چه قدر جوان در این راه داده ایم ، اصلاً احساس نکنید که این شهیدان مرده اند ، آن ها همه زنده هستند و الآن پیش همه ما هستند ، اما ما آن ها را نمی بینیم ، برادران از بسیج تشییع جنازه ام کنید تا بهشت اکبر ، هر جا مرا بخوابانید درست است . برادران مسئله نفاق بین تان نباشد ، اگر باشد منافقان خوش حال می شوند ، بایستی کاری کنید که منافقان و آمریکایی ها به گریه در آیند و پوزه شرق و غرب را به خاک بمالید.

خداوندا ! پیروزی نهایی به رزمندگان اسلام عنایت بفرما

خداوندا ! طول عمر به رهبر عزیزمان عنایت بفرما

خداوندا ! همه ما را در تمام کارها پیروز و موفق بگردان

خداوندا ! ما را به راه مستقیم که همان راه انبیا و شهداست هدایت بفرما

خداوندا ! گناهان ما را ببخش و ستمکاران و مزدوران را به نابودی بکشان

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگهدار

برای حفظ اسلام از عمر ما بکاه و به عمر او بیفز

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

محمدرضا عاشوری

خاطرات

خاطرات مادر شهید

شهید محمد رضا فرزند بزرگ من بود. به علت اینکه پدرش از دنیا رفته بود او نقش پدر نیز در خانواده ایفا می کرد خیلی از کارهایی که مربوط به پدرش بود او انجام می داد، مثل باغداری، تعمیر خانه، ریزه کاری های منزل علاوه بر این ها علاقه خاص به نماز و روزه و دیگر برنامه های مذهبی داشت و از خصوصیات دیگر او محبت بیش از حد به اهلیت عصمت و طهارت بود و این علاقه باعث شده بود که هر روز به حسینیه سید محمد تقی هاشمی بروم. گرد سید می رفت و از محضر او کسب فیض می کرد. در آغاز به علت این که صدای خوبی داشت روضه خوانی می کرد در ضمن پدر بزرگ محمد رضا مرحوم آخوند زایر حسن بود روضه خوان مشهور منطقه تنگستان و شهر اهرم بود. زمانی که محمد رضا متولد شد آخوند زایر حسین به من می گفت به این کودک رسیدگی کن او باید راه من را ادامه دهد و این پسر در آینده یک روحانی با سواد شود به همین خاطر محمد رضا بسیار علاقه مند بود به اینکه به حوزه علمیه قم برود اما به علت اینکه جنگ و جهاد شروع شد. او گفت فعلاً جهاد در راه خدا از همه چیز اولی تر است و به جبهه جنگ می روم و بعد به حوزه می روم البته شهید عاشوری دوره دبیرستان را تمام کرده بود و در تابستان و نیز ایامی که فرصت داشت کلاس های قرآن احکام برای کودکان و نوجوانان برگزار می کرد. حتی برای خانم ها مرثیه سرایی امام حسین (ع) می کرد. او در دو مرحله به جبهه رفت و از دوستان او شهید رضا صبوچی و شهید علی آرمین بود وقتی که علی آرمین شهید شد. شهید محمد رضا عاشوری می گفت که دیگر من اینجا نمی مانم بعد از علی آرمین اینجا ماندن جایز نیست او در مرحله دوم که به جبهه رفت در تاریخ ۲۲/۱/۶۲ در منطقه عملیاتی فکه به شهادت رسید بعد از ۱۴ سال مفقودیت در سال ۱۳۷۶ جسد مطهر او همراه دیگر شهیدان مفقود به نام های مصطفی بازیاری و شهید علی قاسم زاده به شهر اهرم آوردند و از بنیاد شهید تا بهشت اکبر تشییع کردند. اما خاطراتی از زمان مفقودیت سال ۱۳۶۲ زمزمه هایی بود در منطقه ای که محمد رضا بوده عملیات شده است اما من خیلی متوجه نبودم همزمانی هم که همراه او در جبهه بودند برگشتند به من چیزی نگفتند من آرامش به خصوصی داشتم تا اینکه یک روز به منزل خواهرم رفتم و دیدم خواهرم دارد گریه می کند و در حیاط خانه نوحه خوانی می کند. وارد خانه شدم و گفتم خواهر چه اتفاقی افتاده است چرا داری گریه می کنی؟ گفت همین طوری بچه ها ناراحت می کرده اند.

دروود بر تو ای شهید بی غسل و کفن، همین طور شعر گفتم برای فرزندم محمد رضا و نزدیک او شدم دخترانم هم برای برادرشان نوحه سرایی می کردند. مردم زیاد آمده بودند و زیاد همت کردند خدا امیدشان دهد. آری محمد رضا چندین سال یتیم بود خیلی سختی کشید ولی دست از حمایت و علاقه به ائمه معصومین بر نداشت تا اینکه راهی که امام زمانش می خواست رفت و در آن راه به فیض شهادت نائل گردید.

خاطراتی از همسر مرحوم آقای سید محمد تقی هاشمی

سید شهربانو شمس العلما درباره شهید محمد رضا عاشوری می گوید از محمد رضا خاطرات زیادی دارم:

او کبوتر حرم حسینیه ابا عبدالله الحسین بود علاقه عجیبی به مرحوم سید داشت و سید نیز او را خیلی دوست می داشت به او اجازه می داد تا برود بالای منبر و برای آقا ابا عبدالله الحسین مرثیه سرایی کند. محمد رضا در حسینیه برای کودکان و نوجوانان کلاس قرآن برگزار می کرد و کلاس های احکام دأثر می کرد حتی به من می گفت بی بی تو زنان را جمع کن تا من برای آنان روضه خوانی کنم و من نیز این کارها را می کردم و او می آمد برای زنان روضه می خواند و عظمه و موعظه می کرد. مرحوم سید محمد تقی هاشمی تمامی کتب مرحوم پدر بزرگ

شهید که نزدش امانت بود تمامی کتب را به شهید عودت داد و به او گفت این ها کتاب های پدر یزرگ هست و آن ها را بخوان و مردم را موعظه کن و او هم همین کار را می کرد او علاقه داشت به حوزه علمیه قم برود و مرحوم سید هم او را تشویق می کرد . اما جنگ که پیش آمد او گفت باید بروم جهاد در راه خدا . بعد از شهادت خواهر زاده ام علی آرمین او همیشه از شهید و شهادت حرف می زد می گفت من دیگر این جا نمی مانم باید بروم و راه علی را ادامه دهم و رفت و به جمع شهدا پیوست .

سجایای اخلاقی شهید

شهید عاشوری از تبار پا برهنگان و مستضعفان بود هنوز دوران کودکی را به سر می برد که پدر را از دست می دهد و باید یتیمی را تحمل کند . و این مادر اوست که باید هم به جای پدر باشد هم مادر . اما در سایه ایمان به خدا و قرآن کتاب خدا و ائمه معصومین (سلام الله علیهم اجمعین) تحمل مشکلات تا حدی راحت می شود .

مادر خوب و مذهبی و مومن چنان این فرزند را تربیت می کند که جز ایمان و اعتقاد و عشق به خدا و پیامبر و ائمه چیزی در ذهن و فکر و اندیشه ندارد . تمام هم و غم او عشق به اهل بیت و سادات و قرآن و مسجد و تکایا بود (دروود بر این چنین مادرانی که چنین فرزندی در دامن خود پروراند) شهید محمد رضا عاشوری می خواست با تمسک به قرآن و اهل بیت و رسول الله (ص) خود را از لحاظ روحی و انسانی رشد دهد به همین خاطر نیمه های شب مشغول عبادت و روزها مشغول تلاش بود یا در بسیج فعالیت می کرد یا در حسینیه سید برای او لحظه ای هم ارزشمند بود . سعی می کرد وقت خود را به بطلالت نگذراند .

اگر در منزل بود یا سعی می کرد کمک کار مادر باشد و کارهای منزل را انجام دهد یا مشغول مطالعه کتابهای مذهبی بود یا فصل برداشت محصول خرما او سعی می کرد کمک کار خانواده باشد .

در چیدن رطب و جمع آوری خرما و باغداری از کارهای مهم اقتصادی او و همواره با خانواده بود و در آمد حاصله از فروش رطب و خرما را دو دستی تقدیم مادر خود می کرد . دوران سربازی او توام بود با جنگ تحمیلی علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی او خود را آماده نبرد با کفار و منافقین کاملاً آماده می کرد و خانواده و مادرش را از لحاظ روحی آماده هر گونه پیامد ناشی از جنگ می کرد .

همیشه می گفت مادر نکند خدایی ناکرده موقعی که خبر شهادت من به تو رسید از خود ضعف نشان دهی . همچون کوه استوار باش و نشان بده که لیاقت مادر شهید بودن را داری زیرا تو برای من هم پدر بودی و هم مادر . آری ! محمد رضا از منتظران شهادت بوده . به منزله آیه قرآن که می فرماید : فمنهم من قضی نحبه و من ينتظر بود که در کتاب خدا آنان را وصف نموده اند و به مراد خود که رسیدن به لقای الهی و پیوستن به خدای بزرگ و فوز عظیم بود نائل گشت .

تا مکتب شهادت من اختیار کردم

دل از همه بریدم ترک دیار کردم

در جبهه های میمک در رزم نا بکاران

جانم فدای اسلام با افتخار کردم

سر را به کف نهادم در رهگذار رهبر

از بهر حفظ قرآن جان را نثار کردم

چشم انتظار منشین مادر که باز کردم

در حجله ای پر از خون دیدار یار کردم

در جبهه های میمک دشمن به خون کشیدم

چون از برای دینم من کارزار کردم

هرگز نمرده ام من، ای مادر عزیزم

من در جهان دیگر جان اختیار کردم



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران